

## جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

### حکمت جداسازی «سیمین» از «شاملو»

حکومتیان، با ایجاد قطعه هنرمندان بهشت زهرا، کوشیده اند که دوغ و دوشاب را با هم قاطی کنند و (به اصطلاح) هنرمندان خودی را لای هنرمندان بی زار از آنها جا بزنند. این کار با نقشه بوده است اما خانه شاملو، بدون نقشه آنها، مدفن بزرگان سکولار دموکرات ایران شده است. در این صورت حکومتیان چگونه می توانند به خانواده سیمین بهبهانی اجازه دهند که پیکر این «انکار حکومت اسلامی» را به همانجائی ببرند که امامزاده ای گمنام زیر سایه غولی به نام احمد شاملو به خوابی هراسیده رفته است؟

[esmail@nooriala.com](mailto:esmail@nooriala.com)

هشت سال پیش، یکی از جمعه گردی های من با این کلمات پایان گرفت: «نمی توان شک کرد که همه بزرگان ما را روزگاری در اطراف شخصیتی یا بنائی مذهبی دفن کرده اند. با این همه، امروز، ما آرامگاه سعدی را داریم و مدفن حافظ و بوعلی را، هر یک چون سروی سترگ بر پای خود ایستاده و از هر های و هوی مذهبی وارسته. این اتفاق چگونه افتاده است؟ چرا ما با تشریفات مذهبی پا به آرامگاهان سعدی و حافظ نمی گذاریم. حتی اگر برای آمرزش روح شان بر سنگ ها تقه زنیم و فاتحه بخوانیم؟ اینجاست که فکر می کنم، بقول نیما، آنکه از پس قافله می آید و سرزند در دست دارد خوب می داند که چه باید بکند. و با این عینک که نگاه می کنم روزی دور را می بینم که کسی در کرج از رهگذری می پرسد: «این طرف ها امامزاده ای به نام امامزاده طاهر وجود دارد؟» و پاسخ می شنود که: «بله، می گویند ته آن خیابان، کنار مقبره احمد شاملو، گور امامزاده ای بنام طاهر هم هست.» (1)

و اکنون، یک دهه به پایان نرسیده، می بینم که امامزاده طاهر چگونه دارد نام عوض می کند و، از نظر من، به «خانه شاملو» شناخته می شود. این چگونگی را مرگ سیمین بهبهانی و وصیت بی فرجام او برای دفن شدن در «خانه شاملو» پیش از همیشه آشکار می کند. لمحہ ای در این پرسش تأمل کنیم: چرا حکومت اسلامی اجازه نداد که پیکر سیمین بهبهانی در امامزاده طاهر دفن شود؟

\*\*\*

روشن است که راحت ترین راه خلاصی مبارزان علیه ستمگران تن به مرگ دادن است، چه مرگ طبیعی و چه مرگ اختیاری. با مرگ، درد و رنج به پایان می رسد و ستمگر دیگر نمی تواند آدم مبارز را به زندان و شکنجه بکشاند. اما چه بیهوده است مردن اگر مرگ ما هم نتواند به ستمگر ضربه ای بزند. مرگ می تواند همچون مبارزه ای در زندگی تبدیل به پیکاری علطه ستمگر شود. اما این کار ممکن نیست اگر «خلاص شدگان» به هنگام زندگی چنان نریسته باشند که حلقوم مردم ستمدیده و درد کشیده شده و، به عبارتی دیگر، نامی از خود در میان مردم بجای نهاده باشند که از خودشان بزرگ تر باشد و ماندگاری پادشان را تضمین کند. و بدینگونه است که ستمگران، اغلب، از مردگانی اینگونه، بیش از زندگان معترض، که می شود گرفت شان و شکنجه شان کرد و جلوی دوربین تلویزیون نشاندشان، می ترسند. این رفتگان، در مرگ خویش، هم از تیررس ستمگران جسته اند و هم، در وادی عدم ظاهری، وجودی آسیب ناپذیر به دست آورده اند. جسم شان روی زمین مانده اما نام و پادشان، بی هراس و روئین تن، تازه زندگی اصلی خود را آغاز کرده است.

و بدیهی ست که نام های اینگونه «مردگان همیشه زنده» چون در کنار هم قرار گیرند نیروئی خارق العاده را می آفرینند که هیچ حکومتی یارای شکستن اش را ندارد

\*\*\*

به مردگان خفته در حیاط امامزاده دست سومی به نام «طاهر» بنگرید که زیر سقف گنبد کاشی کاری و درون ضریح نقره کاری اش لمیده است: هوشنگ گلشیری، غزاله علیزاده، محمد مختاری، محمد جعفر پوبنده، م. آزاد، احمد عبادی، حبیب الله بدیعی، تقی ظهوری، حسینعلی ملاح، حسن گلنراقی، علی اصغر بهاری، شاپور نیاکان، عبدالعلی وزیری، مهین اسکوئی، پوران شاپوری، غلامحسین بنان، مرتضی حنانه، دلکش (عصمت باقرپور)، عزت روح بخش، جلال ذوالفنون و بالاخره احمد شاملو؛ شاعری که از هم اکنون امامزاده طاهر را بی رنگ و گورستان اش را به «خانه شاملو» تبدیل کرده است؛ خانه ای الهام بخش ساکنان اردوگاه مبارزان راه آزادی و عدالت و علیه حکومت ستمگران از مردم بریده. (2)

روشن است که این «خانه شاملو»، بی هیچ نقشه و برنامه قبلی، مدفن نویسندگان سکولار دموکرات ما شده و بخاطر وجود آنان شرف یافته است. این مطلب را حکومتی ها بهتر از ما فهمیده اند، بخصوص که هر سال، در سالگرد مرگ شاملو، جوانان نورسته ای را دیده اند که کتاب در دست و آرام بر سر مزار او گرد می آیند و زمزمه وار سخنی از او را تکرار می کنند که: «ابلهای مردا! عدوی تو نیستم، انکار تو ام!»

حکومتیان، با ایجاد قطعه هنرمندان بهشت زهرا، کوشیده اند که دوغ و دوشاب را با هم قاطی کنند و (به اصطلاح) هنرمندان خودی را لای هنرمندان بیزار از حکومت اسلامی جا بزنند. این کار با نقشه بوده است اما «خانه شاملو»، بدون نقشه آنان، مدفن بزرگان سکولار دموکرات ایران شده است. در این صورت حکومتیان چگونه می توانند به خانواده سیمین بهبهانی اجازه دهند که پیکر این یکی دیگر از «منکران حکومت اسلامی» را به همانجائی ببرند که امامزاده ای گمنام زیر سایه غولی به نام احمد شاملو به خوابی هراسیده رفته است؟ مگر نه اینکه شاملو و سیمین دو شاعری بودند که جان خود را در کمان خطر نشانده و به اعماق نیامده تاریخ فرهنگ ما رها کردند تا آیندگان بدانند که انسان سکولار و دموکراسی خواه عصر حکومت آخوندها چگونه بر چهره این نا انسان ها تف انداخته است؟

\*\*\*

در زمانه هر ستمگری آدمیانی نیز یافت می شوند که می توانند نام ستمگران را تا ابد و برای بسا نسل ها که خواهند آمد، همانگونه که زشت اند معنی کرده و خود آنها را در نفرین خود مخلد کنند. یادمان باشد که اگر حافظ نبود، جز اهل تاریخ، کشی مرد عبوس و خونریز و اسلام پناهی به نام امیر مبارزالدین محمد آل مظفر را، که در زمانه این شاعر خاک شیراز را به توبره کشید و لبخند را ممنوع ساخت، نمی شناخت. اما حافظ، در برابر این ستمگر دوران، با عبید زاکانی و روشنفکران شهر، که در خزانه کلام خود دست برده و از آن صفت «محتسب» را بیرون کشیده و برای امیر مبارزالدین سکه زده بودند، همراه شد و سرود که: «اگرچه باده فرخبخش و باد گلپز است / به بانگ چنگ مخور می، که محتسب تیز است!» و چون پسر همین محتسب، شاه شجاع، پدر را کور و زندانی کرد و آزادی را به شهر برگرداند، همین حافظ بود که شادمانه سرود: «سحر ز هاتف غییم رسید مژده بگوش / که دور شاه

شجاع است، می دلیر بنوش /.../ شراب خانگی ترس محتسب خورده / به روی یار بنوشیم و بانگ  
نوشانوش!» و نوشت: «ای دل بشارتی دهم ات، محتسب نماند / وز می جهان پر است و بت می گسار  
هم!»

خفته گان بیدار «خانهء شاملو» هم، به کاروان سالاری او، گواه ناپایداری ظلم محتسب این زمانه  
اند. و محتسب چون این می داند نمی تواند اجازه دهد که بانوی شیردل ادبیات ما نیز بر تارک این کاروان  
محتشم بنشیند.

\*\*\*

تلاش دست اندرکاران حکومتی برای جلوگیری از دفن پیکر سیمین بانو در امامزاده طاهر خود از  
کوششی دراز دامن برای ممانعت از تبدیل این گورستان به مرکز دفن مخالفان محتسب حکایت دارد. دیدم  
که خبرگزاری دولتی فارس گزارش داده است که:

«حجت الاسلام والمسلمین، محمد صالحی، مدیر کل اوقاف و امور خیریهء استان البرز، در تاریخ  
22 اردیبهشت سال جاری، در دیدار با تعدادی از معتمدان محلی، هیئت امنای اماکن متبرکه و امامزادگان،  
اعضای شوراهای دهیاریهای استان البرز، گفته بود که "در تلاش هستیم که دیگر هیچ میتی در  
امامزادههای استان دفن نشود". همچنین در تاریخ چهارم اسفند ماه سال گذشته نیز حجت الاسلام  
محمد رایمند، مدیر وقت ادارهء اوقاف و امور خیریهء شهرستان کرج، به خبرگزاری فارس گفته بود: "یکی از  
مهمترین برنامههایی که از ابتدای حضورم در کرج دنبال کردم، این بود که امامزادههای این شهرستان  
تبدیل به مکانی برای دفن اموات نشوند"... رایمند گفت: "قبرستانداری وظیفهء شهرداری و سازمان  
آرامستانها است و باید از فضای معنوی و ارزشی امامزادهها برای جذب جوانان و کارهای فرهنگی و  
معنوی استفاده شود"».

و دیدم که یکی از خوانندگان این گزارش در زیر آن نوشته است: «ما که یکی از اقوام مان را همین  
یک ماه پیش در امامزاده طاهر دفن کردیم!»

می خواهم بگویم که «فیلتر گذاری در امر تدفین» قطعاً با انتقال پیکر شاملو به امامزاده طاهر آغاز  
شده است؛ چرا که اندکی بعد، با درگذشت م. آزاد شاعر، اشکال تراشی آغاز شد. من در آن جمعه  
گردی هشت سال پیش، گزارش دادم که: «صبح یکشنبه دوم بهمن 1384، خبرگزاری ایلنا گزارش داد که  
جنارزه م. آزاد هنوز بلا تکلیف بر زمین مانده است و مسؤولان امامزاده، به عنوان اینکه آزاد شاعر است و  
دفن شاعر باید با دستور فرماندار کرج صورت گیرد، اجازه دفن آن را نمی دهند!»

\*\*\*

آشکار است که حکومت اسلامی از همهء مردگانی که به نوعی با آزادی خواهی، سکولاریسم و  
انسان مداری ارتباط داشته اند می ترسد و، همانگونه که اجتماعات جوانان را متفرق می سازد، از جمع  
آمدن مردگانی شیفتهء آزادی و عدالت نیز جلوگیری می کند. ممانعت از دفن پیکر سیمین بهبهانی نیز در  
«خانهء شاملو» جز این نیست؛ غافل از این که هر یک از داغ دل دیدگان برای قبیله ای و شهری بس  
است. شاملو امامزاده طاهر را به نام خود کرده است، و سیمین هم می تواند بهشت زهرا را به «خانهء  
سیمین» مبدل کند. و مگر نه اینکه هم اکنون خیلی از مردم سیمین را «مادر ایران» می خوانند؟

\*\*\*

ترس از مردگان همیشه با حکومت اسلامی همراه بوده است. خیال می کنید چرا در همان اول کار سراغ آرمگاه رضاشاه رفتند و ویران اش ساختند؟ هنوز هم آنها از سایه مردی که دادگستری و آموزش و ثبت اسناد را از دست شان بیرون کشید و به زنان آزادی پوشش و امکان تحصیل عطا کرد می ترسند و می بینند که هرچه از عمر حکومت اسلامی می گذرد این «مرده» بلند قامت تر و هراسناک تر از همیشه در برابر شان ایستاده است. چرا آنها می کوشند مقبره کورش بزرگ را به آب ببندند؟ نه اینکه او از اعماق تاریخ، برای انسان امروز، حدیث آزادی مذهب و حکومت سکولار را تکرار می کند؟ چرا قبر کشتگان چپ را (که در همان روزهای اول باز شدن آرشیو ساواک یافته و صاحب سنگ شده بودند) ویران کردند؟ چرا خاوران را بارها شخم زده اند؟ چرا سنگ قبر شاملو را چندین بار شکسته اند؟ چرا اگر دست شان برسد قبر صادق هدایت و نادرپور را در همین خارج کشور ویران می سازند؟

این مقبره داران و قاریان و تلقین خوانان، که در یک تصادف دلشکن تاریخی به قدرت رسیده اند و فاعداً نباید از مرده و کفن و قبر بترسند، در برابر فرو افتادن هر درخت تنومند سکولار دموکراتی، که چون سکولار است و دموکراسی را در متن جدائی دین و مذهب از حکومت می خواهد «انکار آنها» نیز هست، می هراسند و به لرزه می افتند و اینگونه است که از پیکر کوچک و در هم و بی جان زنی هم می هراسند که در گوشه خانه اش بر کاغذی ساده نوشته است: «دوباره می سازمت وطن، اگرچه با خشت جان خویش / ستون به سقف تو می زنم، اگرچه با استخوان خویش / دوباره می بویم از تو گل، به میل نسل جوان تو / دوباره می شویم از تو خون، به سیل اشک روان خویش / دوباره، یک روز روشنا، سیاهی از خانه می رود / به شعر خود رنگ می زنم / ز آبی آسمان خویش...»؛ همان شعری که در کتاب «دشت ارژن» آمده، کتابی که حاوی اشعار سال های 60 تا 62 ی او ست و ملایان و کیهانیان و طرفداران حکومت می کوشند شایع کنند که این شعر در زمان حکومت قبلی سروده شده!

\*\*\*

اما حدیث وصیت سیمین برای دفن شدن در «خانه شاملو»، و ممانعت حکومت هراسیده اسلامی از این امر، خود پیروزی دیگری برای سیمین و همه سکولار دموکرات های ایران نیز هست؛ چرا که این سند عینی برای همیشه در تاریخ ما می ماند و این داستان را بازگو می کند که حکومت محتسب عصر ما از اجتماع مردگان «خانه شاملو» ترسیده و به سیمین اجازه قرار گرفتن در کنارشان را نداده است. این حدیث برای همیشه در تاریخ ما می ماند که سیمین خواست از مقابل خانه اش تشییع شود و محتسب پیکر او را به جلوی «تالار وحدت» کشاند تا از یکسو نشان دهد که رابطه هنرمند و حکومت استثنا بردار نیست و، از سوی دیگر، مراسم را چنان کنترل کند که کاملاً فاقد مهر و نشان نهادی ساده و قدیمی به نام کانون نویسندگان ایران را بر خود داشته باشد؛ کانونی که سیمین با «خشت جان خویش» آن را «دوباره ساخته است»؛ کانونی که هم از نخستین کنش بنیادگران اش خواستار «آزادی بی حد و حصر اندیشه و بیان» بود و باشد که چنین بماند.

\*\*\*

باری، داستان عبرت آموز دفن سیمین بهبهانی، بصورتی نمادین، همه‌ه زیر و بم های سیاست فرهنگی این حکومت، بازی جدید وزارت ارشاد «دولت تدبیر»، و نقش هنرمندان مردمفریبی که هم از توبره می خورند و هم از آخور، را بخوبی افشا کرده است. سیمین، با وصیت هوشمندانه اش، در مرگ خویش نیز ضربه ای تاریخی بر ساختار این حکومت نابهنگام و آدمی کش وارد کرده و از مرگ خود سندی ساخته است که رسوائی ترس زده این حکومت را برای همه نسل های آینده بازگو می کند.

آنها می دانستند که نمی توانند از حضور گسترده مردم در مراسم تشییع پیکر شاعر ملی ایران جلوگیری کنند و، پس، کوشیدند تا آن مراسم به بدرقه یک شاعر، و نه یک مبارز منکر وجود این ابلهان، تبدیل شود و آرمیدن شاعر در مقبره ای گم و ناشناس راه را به تقویت معنای سیاسی «خانه شاملو» ببندد.

\*\*\*

و دریغ است که در همینجا یادی نکنم از نامه فریبرز رئیس دانا، عضو کنونی هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران، خطاب به سیمینی که، در انتظار دفن شدن، پوزخند زنان به تلاش هراسیده هرچه ولی فقیه و نوکران اش، در تابوت خویش خفته بود. در این نامه آمده است:

«سیمین عزیزم! وصیت تو فراموش شد. مراسم بدرقه و بدرود با تو از جلوی منزلت لغو شد و به تالار وحدت آمد، و به جز آن به ما نیز گفتند اجازه حرف زدن هم در مراسم مادر مان ندارید و سخنرانان تعیین شده‌اند، و ترا به اتاقی تنگ و تاریک خواهند برد به نام مقبره خانوادگی که بر سر در آن اصلاً نامی از فامیل تو و فرزندان بر آن حک نیست. سیمین جان!.. من و تقریباً همه دوستان کانون به انتخاب خودشان با تو از همین جا بدرود می‌گوییم و به احترام نام بلندی، که خاتون غزل آزادی و از سرداران کانون نویسندگان ایران بودی، در مراسم فردا و هیچ یک از مراسم تحمیلی ریاکارانه از این دست شرکت نخواهیم کرد. از نظر ما این خواست توست. شاید از نظر دیگران می‌بایست در تشریفات دولتی‌ای شرکت می‌دادند که همین دیشب یکی از متولیان اش گفته بود: امامزاده طاهر جای نویسنده و شاعر و مطرب و... نیست».

1. <http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2006/ES.Notes.020306-258.htm>

2. برای دیداری از «خانه شاملو» به این ویدئو مراجعه کنید:

<https://www.youtube.com/watch?v=mn101E6hh1M&feature=email>

3. شنیدن این گفتگوی رادیویی با فریبرز رئیس دانا نیز خالی از بسیاری نکته های قابل تأمل نیست:

<http://isdmovement.com/2014/08/082714/F.%20RaeisDana%20on%20S.%20Behbahani%27s%20funeral.mp3>

**با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:**

[NewSecularism@gmail.com](mailto:NewSecularism@gmail.com)

**مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:**

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>